

متن پرسش

سلام خدمت استاد محترم: یک مطلبی دیدم مبنی بر اینکه شما و چند نفر دیگه فردیدی هستید. می‌خواستم نظرتون رو در مورد این مقاله به آدرس <https://ghiam.ir/?p=519> بدونم. اندکی ذهن حقیر رو درگیر کرده. بخشی از مقاله: «فردید معتقد به ذات داشتن تمام پدیده‌های مدرن از جمله فناوری است، یعنی آن‌ها ابزاری نیست که خنثی باشد و بتوان در چارچوب‌های تصویری (پارادایم‌های) دیگر نیز از آن‌ها بهره برد. وی از مهم‌ترین موانع بنیادین تفکر بین مسلمانان را تئولوژی‌اندیشی (گفتمان کلامی) در معنای پذیرش پاره‌ای مفروضات سنتی و تاریخی به صورت غیرانتقادی می‌داند. جریان فردید با تجددستیزی حداکثری بر افرادی نظیر عباس معارف، رضا داوری، مددیپور، اصغر طاهرزاده، رجبی، ریخته‌گران، جوزی، سلیمان حشمت، عبدالکریمی، یوسفعلی میرشکاک و... اثر گذاشته است. این جریان معتقد به ناسازگاری دین و علوم جدید است. مهم‌ترین استراتژی این جریان شناساندن مبانی فلسفی تمدن غرب و به تعبیر خودشان، شناخت عمیق آن و درنهایت نقد آن است. این جریان با طرح اولویت غرب‌شناسی (نسبت به اسلام‌شناسی یا اقدامات اصلاحی) و فروکاست همه تعارضات در کشور و دنیا به مدرنیته، تلاش می‌کند ضمن تقلیل همه ساحات تقابل اسلام و استکبار جهانی به بحثی فلسفی، تمام مشکلات و چالش‌ها را به مدرنیته، استفاده از دستاوردهای بشری جدید احاله دهد. این تفکر، فناوری را شیطانی نامیده و از ضرورت کنار گذاشتن آن سخن می‌گویند. این جریان پست‌مدرن متأثر از نوع تفکر مسیحی اروپای متصل، تلاش می‌کند با نوعی رویکرد عرفانی شهودی به مقابله با عقل فلسفی اروپای متصل با مبنای یهودی بپردازد. محوریت یافتن عقل ابزاری، عقل خودبنیاد و سودمحوری جزو نقدهای جدی این جریان به غرب است. بخش‌های مذهبی‌تر و انقلابی‌تر این جریان، تلاش زیادی دارد شهید سید مرتضی آوینی را نیز متصل به خود نشان دهد و از این طریق در جذب جوانان انقلابی فعالانه عمل کند. واقعیت این است که آوینی هیچ‌گاه مستقیماً شاگرد فردید نبود. بعضی حرف‌های او در فضای عمل‌زده پایان دهه ۶۰ و آغاز دهه ۷۰ که نقدها به غرب‌زدگی در اعتراض و احیاناً برخوردهای فیزیکی با مظاهر خرد تهاجم فرهنگی خود را نشان می‌داد، در کتبی نظیر «توسعه و مبانی تمدن غرب» با این جریان قرابت دارد، اما آوینی متأخر که خود دست به دوربین و استفاده‌کننده از فناوری است به‌ویژه در آثاری نظیر جلد سوم «آیینۀ جادو» کاملاً از این جریان فاصله گرفته و با نفی ذات قائل شدن برای فناوری و احیاناً شیطانی دانستن آن‌چنان‌که در جریان فردید اتفاق می‌افتد، معتقد است مسئله اصلی تحول انفسی انسانی است که از فناوری استفاده می‌کند، یعنی مهم انسانی است که فناوری مثل دوربین و سینما را به کار می‌گیرد و نه اینکه

اصل فناوری و سینما را شیطانی بدانیم.[۱۱] این اندیشه با منبعی التقاطی تلاش دارد تا نگاه هایدگر را بر تاریخ تفکر فلسفی و علمی تطبیق کند و لذا ساده‌سازی‌های بسیاری دارد، نظیر این‌که بدون دلیل دوران پیشاسقراطی را دوران امت واحده و علم حضوری می‌خواند بدون آن‌که به شرک اساطیری یونان که در دوران هلنیسم در رم نیز بازتولید شد و صوفیسم یونانی که ارسطو و افلاطون در برابر آن ایستادند، توجهی کند. تطبیق اسماء نیز بر دوران مختلف مستند مشخص عرفانی یا دینی جز نظریات هایدگر ندارد. فردید بیشتر بر سلب تمرکز دارد و بحث ایجابی مدلل و دقیقی از او دیده نشده است. این اندیشه با فرض حوالت تاریخی، نوعی جبر و عدم امکان تغییر با اراده‌های انسانی را به دنبال دارد و به‌نوعی انفعال و خودداری از اصلاح می‌انجامد که در اقدامات اجتماعی و سیاسی معتقدین به این جریان نمود دارد؛ گذشته از آن‌که با دستورات دینی نیز تباین دارد. این اندیشه حاصل استفاده از ادبیات عرفان نظری بدون طی کردن عرفان عملی است (چنان‌که کسی در مورد فردید، گذر از مراحل عرفان عملی را روایت نکرده) و لذا سخنان او همانند سایرین که چنین می‌کنند، حالتی شطح‌گونه یافته است، علاوه بر آن‌که آن را با تفسیر هگلی مارکسیستی آمیخته است. نه‌تنها برداشت او از ابن‌عربی که برداشت او از هایدگر نیز ناقص است. علاوه بر آن به لوازم هرمنوتیکی مکتب هایدگر که به نسبی‌گرایی می‌انجامد و نتیجتاً توانایی نقد را از دست می‌دهد، توجه ندارد. استفاده از ادبیات عرفانی نه‌تنها به‌وسیله او که به‌وسیله روشنفکران التقاطی و غرب‌گرای حداکثری عوارض زیادی ایجاد کرده است، نظیر خیر دانستن همه بدی و خوبی‌ها که نوعی پلورالیسم با ادبیات دینی و عرفانی است. فردید با طرح هایدگر می‌خواست به نقد غرب بپردازد، اما در عمل از یک اندیشه غربی به اندیشه دیگر غربی روی آورد و سبب بسط آن شد که گذشته از آثار سوءش با ادعای کل‌نگری و عدم امکان خوب و بد کردن غرب در تناقض است. گذشته از این، همه عالم اسماء الهی هستند اما او آن را تنها به انسان و زندگی جمعی انسان تقلیل می‌دهد. پیروان این اندیشه مواضع سیاسی متفاوتی را گرفتند، گرچه اکثراً بسته به اقتضاء این نظریه سکوت پیشه کردند، فردید مواضع سیاسی با چرخش‌های ۱۸۰ درجه‌ای متعدد داشته است، قبل از انقلاب در تلویزیون شاهنشاهی به مدح شاه پرداخته در انجمن فلسفه رژیم حضور داشته و حتی در تدوین ایدئولوژی حزب رستاخیز کمک کرده است، بعد از انقلاب، در مدح انقلاب و حتی بسیجیان سخنانی گفت، اما مبارزه در زندگی او حضور نداشته است. چهره‌ای از این جریان مثل رضا داوری اردکانی به ریاست فرهنگستان علوم و عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید، اما حتی علیه مرگ بر آمریکا سخن گفت و آن را نشان توسعه‌نیافتگی نامید و با مدرن‌ترین جریان‌های سیاسی و فکری تجدیدنظرطلب در یک جبهه سیاسی قرار گرفت. شاید انقلابی‌ترین مواضع را در این طیف اصغر طاهرزاده داشته که البته امام و انقلاب را در تفکر خود و در مقابله با مدرنیته معنی کرده است.»

باسمه تعالی: سلام علیکم: اتفاقاً اکثر آقایانی که نام بردید افرادی هستند که بنده با آنها هم‌دل می‌باشم. ولی آنها را در بستر تاریخی که با حضرت امام به ظهور آمد می‌پذیرم و به همین جهت با آقای عبدالکریمی که در درک انقلاب اسلامی ناقص و ناتوان هستند و مسائل ما را در جای دیگری دنبال می‌کنند، سخت مخالف می‌باشم.

تصور بنده آن است که نویسنده مقاله به جای آن که «تفکر» را موضوع قرار دهند، تلاش دارند افراد را در جبهه‌های مختلف تقسیم کنند و این نوعی مرگِ تفکر است. باید از خود پرسید رسالت تفکر در این تاریخ چیست؟ بنده رسالت تفکر در این تاریخ را نظر به حقیقت انقلاب اسلامی می‌دانم که توانایی به ظهور آوردن شخصیتی همچون حاج قاسم سلیمانی را دارا است و آن را بنیان حضور اصیل انسان در این تاریخ می‌دانم، و هر آن‌کس که در این میدان تفکر کند از نظر بنده حقیقتاً متفکر است، حال چه آقای دکتر فرید باشد و چه آقای دکتر داوری؛ و البته شهید آوینی که جای خود دارد. در رابطه با نسبت ما با تکنیک از یک طرف و حضور تاریخی ما در انقلاب اسلامی، خوب است به عرایض اخیر بنده که تحت عنوان «پانزده نکته در جایگاه تاریخی "عقل تکنیک"» در حال انجام است، رجوع شود.

<https://dialog.sohasima.ir/ch/elm-fanavari> . موفق باشید